

# تاملی در مسئله

# پیوست ها و گسست های تاریخی

دکتر حکمت... ملاصالحی



تحلیل و ارائه چشم‌اندازی جامع و فراگیر پیرامون رابطه هزار تو و پیچیده پیوست‌ها و گسست‌های تاریخی کاری است دشوار و ناممکن. همه تجربه‌های تاریخی و فرآیند پیچیده ظهور تاریخی و مراحل تاریخی شدن بشر و شیوه‌ها و شرایط فرهنگ‌پذیری جامعه‌ها و جمعیت‌ها، با دیالکتیک سنت و تجدد و مسئله پیوست و گسست در پیچیده‌اند. مفهوم سنت و تجدد، و پیوستگی و گسست، چنان با مفاهیم بنیادین دیگر اعم از حرکت، تغییر، تطوّر، تحول، ضرورت، امکان و به‌ویژه مقوله زمان سخت و استوار تاییده و گره خورده است که فهم آن بدون شناخت عمیق‌تر از چنین عناصر بنیادین و مفاهیم کلیدی و کلان ممکن نیست.

همه مشاهدات، مکاشفات، دریافت‌های متافیزیکی و تجربه‌های تاریخی و فراتاریخی بشر - به مفهوم جدید - نیز از آن جهت که در منطقه‌های تجربه و تقدیر تاریخی و زیست‌گاه‌های فرهنگی - که بشر در آن می‌زیسته و در شرایطش می‌اندیشیده - تجربه و مشاهده و کشف و دریافت شده، به‌طرز اجتناب‌ناپذیر، حجاب تاریخ و تجربه و تقدیر انسان تاریخی را بر چهره داشته و صیغه تاریخی پذیرفته و تاریخی نیز تفسیر شده و افق گشوده‌اند. به دیگر سخن، در این‌جا نیز با نوعی دیالکتیک آشکارگی و ظهور از یک سو، و مستور و موجب ماندن از دیگر سو مواجه هستیم. از چنین زاویه و منظری که به تاریخ، تجربه و تقدیر تاریخی بشر اندیشیده و نگریسته‌ایم با عالمی پیچیده و هزار تو از هم‌زیستی، تلازم، تناظر، تقابل، تعامل و رویارویی تجربه‌ها، فکرها، خرده‌ها، ذائقه‌ها و پارادوکس داد و ستد و معاشرت و مراودات عناصر متضاد و متعارض وصل‌ها و فصل‌ها، پیوستگی‌ها و گسستگی‌ها، سنت‌ها و تجدد‌ها، آشکارگی و حجاب‌ها مواجه می‌شویم که مشابه‌اش را در منطقه‌ها و سطوح دیگر هستی نه با چنین شتاب و فشار و نه حتی با چنین وسعت و مقیاسی شاهد بوده‌ایم. اساساً «شدن تاریخی» و تاریخی

شدن بشر زیر آوار و فشار نفس‌گیر و خردکننده تعامل و تقابل و چالش‌ها و کشمکش‌های بی‌وقفه و بی‌امان همین عناصر بنیادین متعارض و متضاد تحقق پذیرفته و چهره آشکار کرده و خود را نمایانده است. هگل می‌کوشید اضلاع و ابعاد پیچیده چنین رابطه‌ای را در نظام دیالکتیکی خود تحلیل و معرفی کند. مارکس متأثر از دیالکتیک استاد خود می‌کوشید پرده از چهره جنبه‌های مادی و تجربی و اجتماعی و اقتصادی و معیشتی‌تر مسأله برگردد.

واقعیت این است که مسئله‌ای با این درجه از اهمیت و این چنین بنیادین، پیچیده، تأثیرگذار و تعیین‌کننده را به‌سختی می‌توان به جنبه‌های صرفاً تاریخی و ابعاد مادی و اضلاع تجربی و اجتماعی و اقتصادی و معیشتی محدود کرد. دیالکتیک رابطه‌ها، هم‌زیستی اضداد، تعامل و تقابل پیوست‌ها و گسست‌ها، وصل‌ها و فصل‌ها، جابه‌جایی و آمد و شد سنت‌ها و تجدد‌ها، عیان و آشکار شدن و نهان و پنهان‌گشتن بودها و نمودها در حکمت و عرفان و کلام سحرآمیز مولانا با ژرف‌بینی و بصیرتی که برانزنده همه اندیشه‌ها و آموزه‌های اصیل عرفانی و تجربه‌های دینی است، در مقیاسی فراخ و ابعادی هستی‌شناسانه‌تر مشاهده و مکاشفه و فهمیده شده است. اساساً همه اندیشه‌ها و آموزه‌های اصیل و ژرف‌بین و غواص، هستی و تاریخ و انسان را در تمامیت‌اش با همه اجزا و ابعاد آن پذیرفته‌اند. فرهنگ‌ها، اندیشه‌ها، خرده‌ها، ذائقه‌ها و آیین‌ها نیز هر اندازه که پخته، آزموده، فربه و غنی‌تر شده‌اند، از منظری مشفقانه و با وجدانی صمیمی و همچنین با حکمت و بصیرت بیشتر، دیالکتیک رابطه‌ها و تقدیر تاریخی بشر را با همه پارادوکس‌ها و فشارها و آوارهای خسرده‌کننده و جان‌فرسای عناصر متضاد و متعارض آن پذیرفته و به محدودیت‌ها و ظرفیت‌های بشر در عبور و فراگذشتن از نظم بنیادین هستی نیز عنایت و التفات جدی داشته‌اند. در همین رابطه ادبیات عرفانی ما غنی از اشارات حکیمانه و نکته‌های ژرف و آموزه‌های



## واقعیت این است که بشر وجودی است که هم در «لا» گفتن معنا و حقیقت وجودی خود را آشکار و تعریف کرده، و هم در آری و «بلی شهدنا» گفتن

است. برخی آموزه‌های دینی - چنان که مائویت و بسیاری از آیین‌های هند و خاور دور و همچنین رهبانیت مسیحی - تحقق و حصول به چنین هدف و مقصدی را در طریقت و سلوک سلبی و ریاضت و نفی و نه گفتن حتی به جنبه‌های حیاتی و ضروری زندگی پیموده‌اند. برخی نیز چون آیین زرتشت و یهودیت و اسلام، با اتکا به طریقت و سلوکی معقول و معتدل و شیوه‌ای ایجابی تر کوشیده‌اند به چنین مرادی دست یابند. واقعیت این است که بشر وجودی است که هم در نه و «لا»<sup>۱</sup> گفتن معنا و حقیقت وجودی خود را آشکار و تعریف کرده، و هم در آری و «بلی شهدنا»<sup>۲</sup> گفتن. اسلام رشته اتصال و شاهین اعتدال بین هر دو است. به همین دلیل ذائقه زیباشناختی و ذوق و منش هنرمندانگی عهد اسلامی نیز بر رابطه معتدلانه و هم‌سویی و هم‌بستری بین تشبیه و تنزیه همانند هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی اسلامی تأکید ورزیده است. طرح و بحث و بسط این موضوع با همه حلاوت و دل‌نشین بودن و اهمیتی که دارد بیرون از حیطه نوشتار کوتاه و فشرده اکنون ما است. مسئله پیوست‌ها و گسست‌های تاریخی و رانش‌ها و گسل‌های فرهنگی، خود به اندازه کافی هزار تو، سؤال خیز و دشوار هست که به‌طور مستقل و با پرهیز از حواشی به آن دامن زده و پرداخته شود.

تاریخ بشر دیالکتیک هزارتوی پیوست‌ها و گسست‌ها، سنت‌ها و تجددها، وصل‌ها و فصل‌ها، و استمرارها و انقطاع‌های دوره‌ای است. همه تجربه‌های تاریخی و مراحل تاریخی شدن و ظهور مرحله به مرحله انسان تاریخی، با چنین رابطه دیالکتیکی در سطوح مختلف در پیچیده و به هم تائیده‌اند. از شواهد باستان‌شناختی نیز چنین استنباط می‌شود که لایه‌های فرهنگی همیشه مبین استمرار، تداوم و پیوستگی فرهنگی نیستند. آن‌ها مؤید گسست، انقطاع، تطورات و تحولات فرهنگی و مدنی که مرحله به مرحله و

ماندگار و فراوان است؛ بشنوید:  
از جهان دو بانگ می‌آید به ضد  
تا کدامین را تو باشی مستعد  
آن یکی بانگش نشور اتقیا  
وان دگر بانگش نفور اشقیاء<sup>۱</sup>  
یا:

زهر مار آن مار را باشد حیات  
لیک آن بر آدمی راشد ممات  
پس بد مطلق نباشد در جهان  
بد به نسبت باشد این را هم بدان<sup>۲</sup>  
و یا شیرین و دل‌نشین و عاشقانه‌تر در کلام حافظ:  
در کارخانه عشق از کفر ناگزیر است  
آتش که را بسوزد گر بولهب نباشد<sup>۳</sup>

هستی‌شناسی، عرفان و حکمت مولویه مشحون از دیالکتیک رابطه‌ها در سطوح مختلف و ابعاد پیچیده و هزار توی هستی است. دیالکتیکی که هم زنده است، هم معنادار و هم آن که گران‌بار از حقایق و اسرار آفرینش؛ البته نه معنایی که ما با تقریرها و تفسیرهای خود یک‌طرفه به آن می‌دهیم و بنا می‌کنیم، بلکه معنا و حقیقتی که از پیش وجود داشته و از منبع و مبدأ فیضی واحد نشئت گرفته و تراویده و همه سطوح و مراتب هستی را فرا پوشانده است.

اهل شهود و اشراق و همه آموزه‌های اصیل دینی، به‌موازات آن که هستی را در تمامیت و اجزای زنده و پیکروار آن می‌پذیرند به محدودیت‌ها و قابلیت‌های وجودی بشر نیز در عبور از فشار و تقابل و کشمکش و رویارویی خردکننده عناصر متضاد آن توجه جدی داشته و همواره سعی کرده‌اند به لایه‌های نهان، زیرین و وحدت‌بخش‌تر آن رخنه کرده و در سطوح و مراتبی متعالی‌تر هم‌سویی، هم‌زیستی، وفاق، سالم، صلح و وحدت بنیادین رابطه‌ها را بیابند و بزیند و ببینند؛ هرچند طریقی که آن‌ها پیموده‌اند همیشه یکسان و مشابه نبوده

## هر تحلیل تاریخی با هدف افکندن طرحی فلسفی از تاریخ، به طرز اجتناب‌ناپذیر با مسئله بنیادین دیالکتیک پیوست و گسست، سنت و تجدد، و استمرار و انقطاع درگیر است

دوره به دوره بشر زیسته و آزموده و پشت سر نهاده شده نیز هستند. اصولاً هیچ شکلی از تغییر، تطور، تحول و دگرگونی فرهنگی، فکری، ذوقی، مدنی، معنوی، اقتصادی، معیشتی، علمی و فنی بدون دیالکتیک استمرار و انقطاع، پیوستگی و گسست، و سنت و تجدد قابل تصور نیست. سنت‌ها در ابعاد تاریخی و انسانی و فرهنگی‌شان، هم مایه پیوستند و هم سرمایه و سرچشمه تجدد و پیدایش نوآوری‌های بسیار. بدعت‌ها و نوآوری‌ها نیز، هم موجب گسست بوده‌اند و گشایش و ظهور افق‌ها و مناظر نو، هم در مراحل بعدی خود سنت و میراثی شده‌اند برای نسل‌هایی که از پی رسیده‌اند. تاریخ و تجربه و تقدیر تاریخی بشر، تجربه و تحقّق و رابطه دیالکتیکی هر دو است. هر تحلیل تاریخی و تلاش با هدف و مقصد افکندن طرحی فلسفی و بنای فلسفه‌ای از تاریخ، به طرز اجتناب‌ناپذیر با مسئله بنیادین دیالکتیک پیوست و گسست، سنت و تجدد، و استمرار و انقطاع درگیر است. فوکو بر گسست‌ها و گسل‌های تاریخی انگشت تأکید می‌نهد؛ ردیابی، کشف و توصیف درونی آن‌ها را در «دیرینه‌شناسی دانش» خود از اهداف مهم باستان‌شناسی تلقی می‌کرد. واقعیت این است که باستان‌شناسی هم با پی‌گردی، کشف، تبیین، بازسازی و حتی معناکوی، تقریر و تفسیر روابط هزار تو و چگونگی فرآیند استمرار، تواتر، تعاقب و تداوم فرهنگ‌ها، جامعه‌ها، جمعیت‌ها، اقتصادها، معیشت‌ها و مدنیت‌های منقرض و مفقود مواجه است؛ با گسست‌ها و گسل‌های دوره‌ای و - در سطحی پیچیده و صعب‌العبورتر - با تلاقی و تزاخم و تغییر و تطور و تحول رفتارها، ادراک‌ها، ذهن‌ها، نیت‌ها، قصدها و اندیشه‌های مفقود و مدفون. به دیگر سخن، باستان‌شناسان هم مشتاق جستن و یافتن و دانستن مشابهت‌های فرهنگی هستند، هم تفاوت‌ها و تمایزهای مرحله‌ای و دوره‌ای در تاریخ آدمی؛ هم بر شناخت استمرارها و پیوستگی‌ها و پیوندها تأکید

ورزیده‌اند، هم بر کشف و توضیح گسست‌ها و گسل‌های فرهنگی گذشته امان نظر داشته‌اند. توسعه و تسسری دست‌آورد‌ها و مطالعات باستان‌شناسی در دو سده اخیر و نشست و نفوذ اندیشه و آگاهی تاریخی به حوزه‌های دیگر تفکر و نظام معرفتی جدید، به اندازه کافی ما را مجاب و متقاعد می‌کنند که چه اندازه تجربه و تقدیر تاریخی بشر، تجربه عناصر متضاد و متعارض و دیالکتیک هزار تو و پیچیده گسست‌ها و پیوست‌ها، استمرارها و انقطاع‌ها، و تعامل و تقابل سنت‌ها و تجدد‌ها، یا میدان فراخ تلازم و تلاقی و تزاخم فکرها، خرد‌ها، ذوق‌ها، ذائقه‌ها، گرایش‌ها و باورها بوده است.

استمرار و تداوم و پیوست، به معنای تکرار رخدادها و واقعیت‌ها یا «فاکت‌های» تاریخی نیست. فرهنگ‌ها تکرارپذیر نیستند. این همان تفاوت بنیادین رخدادها و واقعیت‌ها یا پدیده‌ها و فاکت‌های طبیعت با تاریخ است. تاریخ مشحون از مشابهت‌ها، پیوندها و پیوستگی‌هاست. همین مشابهت‌های نسبی و پیوندها و پیوست‌هاست که هم ما را به وحدت ارگانیک تاریخ آدمی متقاعد می‌کند، هم به قانونمندی درونی آن. گسست‌ها و گسل‌های تاریخی نیز از سنخ گسل‌ها و گسست‌هایی که در طبیعت به وقوع می‌پیوندند نیستند. گسست‌های طبیعی، اغلب مطلق به وقوع می‌پیوندند. گسل‌های تاریخی چنین نیستند؛ اگر چنین می‌بودند تاریخ از حرکت باز می‌ایستاد و حیات تاریخی بشر برای همیشه منقطع و متوقف می‌شد. گسست‌ها و گسل‌های طبیعی اغلب انقراض و انهدام مطلق یک پدیده یا یک نوع را در قیاس با گسل‌های تاریخی که نسبی‌اند، به دنبال دارند. به این معنا که یک نوع طبیعی - اعم از گیاهی و جانوری - وقتی منقرض و معدوم می‌شود برای همیشه از قلمرو حیات طبیعی محو می‌گردد. گسست‌ها و گسل‌های تاریخی علی‌رغم آن که ماهیتی درونی و پیچیده‌تر دارند، لکن مطلق به وقوع

## تاریخ آدمی علی‌رغم تنوع هزار تو و گسست‌های بسیاری که دوره به دوره پشت سر نهاده، به واسطه پیوست‌های بنیادین درونی‌اش همچنان وحدت ارگانیک خود را به‌مثابه تاریخ خاص بشر حفظ کرده است

دوره‌ای مواجه بوده و تا چه حد دوره به دوره چهره عوض کرده است.

پنج هزاره تاریخ شهرها و دولت‌ها، حرفه‌ها و صنف‌ها، تخصص‌ها و نهادها و سازمان‌ها و تشکیلات پیچیده حکومتی و اقتصادی و اجتماعی و پیدایش زبان نوشتاری و مکتوب شدن اندیشه‌ها و باورها به‌مقیاس دو و نیم میلیون سال فرآیند حیات پیش از تاریخی بشر طرفه‌العینی بیش نبوده است؛ تا آن‌جا که تصور کنیم همه پیش از تاریخ بمبئی بوده که در لحظه نفس‌گیر و غافلگیرکننده پنج هزاره متأخر دوره تاریخی منفجر شده است. حجم، تراکم، شدت، شتاب، وسعت و مقیاس رویدادها و تحولات همین یک سده اخیر نیز در سطح تاریخ، فرهنگ و جامعه جهانی چنان نفس‌گیر، غافلگیرکننده و انفجارآمیز بوده که احساس می‌کنیم همه میراث‌ها، سنت‌ها، ارزش‌ها و تارهای ظریف و درونی‌تر فرهنگ‌ها، پراکنده و از هم گسیخته بر بال انفجار مهیب تاریخی دیگر قرار گرفته‌اند که مشاهدش را در گذشته با چنین فشار خردکننده و شتاب‌ناک سراغ نداشته‌ایم.

شواهد باستان‌شناختی بر دو تحول بنیادین و فراگیر در تاریخ جهانی که نخستین، طی هزاره‌های نهم و هشتم و هفتم و سپسین در هزاره‌های چهارم و سوم پیش از میلاد در آسیای غربی به وقوع پیوسته و به منطقه‌های وسیع دیگر تاریخ جهانی توسعه و تسری یافته، مهر تأیید می‌نهند. این تحولات بنیادین و گسترده در فرهنگ، اقتصاد، معیشت، مدنیت، اندیشه، آیین و آگاهی، تنها با گسست و انقطاع از فرهنگ و اقتصاد و معیشت و مدنیت کهن‌تر آغاز نشد، بلکه مبتنی بر حجم عظیمی از انباشت تجربه‌ها و ذخایر فکری و معرفتی و ذوقی و مدنی و معنوی صدها هزاره جامعه‌ها و جمعیت‌های پیش از تاریخی نیز بود. همین تحولات بنیادین، گسترده و عظیم با کوهی از نوآوری‌ها و امکانات جدید، خود زمینه پیدایش تمدن‌ها و حکومت‌ها و نظام‌های ارزشی و مدنی

نمی‌پیوندند. فرهنگ‌ها و جامعه‌ها هر کدام هویت و شخصیت یگانه خود را دارند. به‌هنگام تجزیه و فروپاشی یا انهدام و انقراض، حجم عظیمی از تجربیات و ذخایر مدنی و معنوی خود را برای نسل‌هایی که از پی می‌رسند به میراث می‌نهند. فرهنگ‌ها، هر طور که پدیدار شوند و بزیزند و ببالند و فروبریزند، میراث نسل‌های بعدی‌اند. دو سده پیش کسی تصور نمی‌کرد - آن‌گونه که اکنون - و جب به‌وجب و لایه به لایه تا آن سوری مرزهای تاریخ طبیعی، حتی ساده‌ترین و بدوی‌ترین و محتمل‌ترین و مشکوک‌ترین فرآورده‌های دست و اندیشه بشر پیش از تاریخ، برای وجدان بی‌قرار و اندیشه و خرد جسور و روح ناآرام بشر عالم مدرن، موضوعیت شناخت پذیرفته و با کلنگ و دلو باستان‌شناسی آثار و اجساد و اجسام فرهنگ‌ها، سنت‌ها و موارث منقرض و مفقود گذشته وارد نظام معرفتی دوره جدید بشوند.

تاریخ آدمی علی‌رغم تنوع، تلون، تکثر و معماری دیدالی و هزار تو و همچنین گسست‌های بسیاری که مرحله به مرحله و دوره به دوره پشت سر نهاده، به‌واسطه پیوندها و پیوست‌های بنیادین و دیالکتیک درونی‌اش همچنان وحدت ارگانیک و یگانگی خود را به‌مثابه تاریخ خاص بشر با خصلت‌ها و صفت‌های ویژه خود حفظ کرده است. فرهنگ‌ها، جامعه‌ها، جمعیت‌ها، سنت‌ها، سبک‌ها، تجدها و نوآوری‌ها نه از خلأ سر بر می‌کشند و نه آن‌که در خلأ دستخوش افول و انحطاط و انهدام شده‌اند. هر تجدد، نوآوری و ابداعی خود سنت و میراث نسل‌های بعدی است. همین‌طور هر سنت و پیوند و پیوستی، رستن‌گاه تطورات، تحولات و جهش‌های تاریخی جدید است. شناخت و تحلیل عمیق‌تر دیالکتیک تو در توی پیوست‌ها و گسست‌های تاریخی و تعامل و تقابل سنت‌ها و تجدها، ما را مجاب و متقاعد می‌کند که چه اندازه تاریخ آدمی - پرشتاب، متنوع و متلون‌تر از منطقه‌های حیات طبیعی - با تغییر و تطور و تحولات

## تاریخ آدمی تجربه بی‌وقفه گسست‌ها و پیوست‌هاست. در این بازی مرموز و تقدیر تاریخی، هیچ اندیشه‌ای مصون از چالش و کشمکش اندیشه‌های رقیب نیست

سنگین تراکم و شتاب نفس‌گیر تحولات و تراجم و تقابل و تلاقی فکرها و ذهن‌ها و خرده‌ها و کشمکش و چالش ارزش‌ها و سبک‌ها و سنت‌ها و سربرکشیدن و فرو بردن بی‌وقفه و امان ذوق‌ها و ذائقه‌ها دفن شده است. دیالکتیک پیوست‌ها و گسست‌ها، سنت‌ها و تجددها، استمرارها و انفصال‌های دوره‌ای در همین چند هزاره اخیر آن‌چنان پرشتاب و پرفشار و حجیم و سنگین به وقوع پیوسته و چهره تاریخ و فرهنگ جهانی را دگرگون کرده است که احساس کنیم در انتهای تاریخ و آخرالزمان قرار گرفته‌ایم. البته چنین احساسی مؤید انتظار درونی و معنوی‌تر انسان برای افتتاح تاریخ، فرهنگ و مدنیتی روحانی‌تر نیز هست. امر اتفاقی نیست که همین تمدنی که به نوبدگی شهره و به مدرنیته متصف بوده و زمینه زوال فرهنگ‌ها، سنت‌ها، میراث‌ها، جامعه‌ها و مدنیت‌های بسیاری را فراهم آورده، بیش‌تر و مصمم‌تر از تمدن هر دوره‌ای میراث تاریخ جهانی را زیر سقف و سالن موزه‌های خود گرد آورده و به تماشا نهاده و در مدرسه اندیشه، خورد و دانش خود، موضوع معرفت قرار داده است. این نیز تصادفی نیست که منادیان و مشتاقان سنت‌ها و موارث معنوی شرقی اکنون سر از افق عالم مدرن برمی‌کشند و شرقیان قانع مصرف‌کنندگان سیری‌ناپذیر دست‌آوردها و فرآورده‌های باغ‌های سبز سرمایه‌داری غرب شده‌اند. به هر رو تاریخ آدمی تجربه بی‌وقفه گسست‌ها و پیوست‌ها و جابه‌جا شدن بی‌امان سنت‌ها و تجددهاست. در این بازی مرموز و تجربه و تقدیر تاریخی آدمی، هیچ فرهنگ، سنت، اندیشه، عقیده، میراث، مدنیت و معنویتی مصون و ایمن از چالش و کشمکش اندیشه‌ها و ارزش‌ها و باورهای رقیب نیست. بسط و توسعه بی‌مهار و بیرونی تاریخ دوره جدید همه سنت‌ها، فرهنگ‌ها، مدنیت‌ها و معنویت‌هایی که بسط درونی داشته و باطنی ره می‌سپردند، با قبض و چالش‌های جدی مواجه کرده است. چالش‌هایی که افول

و معنوی بسیاری را فراهم آوردند که در عرصه تاریخ جهانی یکی پس از دیگری زنجیروار ظهور کردند و زیستند و بالیدند و سپس فروپاشیدند تا آن که «دوران محوری»<sup>۷</sup> جدید به تعبیر یاسپرس فرا رسید که اهمیت مدنی و معنوی آن در تاریخ جهانی بر اهل نظر پوشیده نیست. سده‌های رنسانس نیز تنها با گسست از نظام کلیسایی و اقتصاد و معیشت و باورها و ارزش‌های قرون وسطایی آغاز نشد؛ با پیوست و رویکردی جدید به سنت‌ها و موارث و افتخارات تاریخ، فرهنگ، اندیشه و زبان‌های هلنی-رومی افتتاح شد و سرانجام سر از افق تحولات عظیم علمی و فنی و مدنی در سطح جامعه جهانی برکشید. تحولاتی که اثرات و تبعات و توسعه و تسری شتاب‌ناک آن در تاریخ و فرهنگ جهانی از دو انقلاب کهن‌تری که باستان‌شناسان از آن سخن گفته‌اند پرشتاب و ملتهب‌تر بوده و گسست‌ها و گسل‌های عمیق‌تری را نیز در جامعه جهانی در پی داشته است. مظاهر و مصادیق چنین تحولاتی را در باختن زمین که کانون آن بوده است محسوس و ملموس و عمیق‌تر از جغرافیای فرهنگ‌ها و مدنیت‌های دیگر می‌توان مشاهده کرد. دقت ریاضی، نظم هندسی و ساختار فلزی برج ایفل و مرکز پمپیدو در پاریس به لحاظ شکل و معنا و محتوا همان نیست که کلیسای سن ژرمن یا نتردام؛ همین‌طور موزه‌های عالم مدرن همان منظر و معرفت ما را از انسان، جهان، تاریخ، زمان و اساساً هر پدیده و واقعیت و رویدادی بیان نمی‌کنند که معابد و مراکز آیینی گذشته. انسان جهانگرد، توریست و باستان‌کار و باستان‌پرست عالم مدرن با همان ذائقه، احساس و اندیشه‌ای جهان را نمی‌زید که انسان زائر معنوی فرهنگ‌ها و مدنیت‌های به‌اصطلاح سنتی یا ماقبل مدرن تاریخ و تمدن، موتورها و ماشین‌ها و موشک‌ها و بمب‌ها و سلاح‌های آتشناک و کشتار جمعی، تجربه تاریخ و تقدیر تاریخی انسان دیگری است؛ انسانی که بیش از هر دوره‌ای زیر آوار و فشار

و زوال فرهنگ‌ها و معنویت‌ها و جوامع بومی و منطقه‌ای بسیاری را در پی داشته است. اکنون همه سنت‌ها، تاریخ‌ها، میراث‌ها و معنویت‌ها زیر سقف موزه‌های عالم مدرن پنهان گرفته و در جست‌وجوی کشف و نبش باستان‌شناسانه هویت‌های از کف رفته و مفقود خود هستند. نفوذ و نشت رویکرد موزه‌ای در میان جوامع معاصر هم مهر تأیید بر گسست‌های عمیق تاریخی که با آن مواجه بوده‌ایم می‌نهند، هم مبین پیوست‌ها و پیوندها و رویکردهای جدید هستند. اما این که چه اندازه می‌توان سنت‌ها، میراث‌ها و معنویت‌ها را برای همیشه زیر سقف موزه‌های عالم مدرن حفظ کرد و از افول و زوال نجاتشان بخشید و بقایشان را تضمین کرد، جای تأمل دارد. در دیالکتیک گسست و پیوست و میدان فراخ بازی مرموز جایه‌جایی سنت‌ها و تجدد‌ها، هر سنت و فرهنگ و معنویتی، گوهرین و با لایه‌های درونی‌تر هستی و روح انسان خویشاوندتر و با وحدت ارگانیک و لایه‌های نهان و زیرین‌تر تاریخ آدمی هم‌سوتر، هم از قابلیت تحولات عمیق‌تر برخوردار بوده و هم از ظرفیت مقاومت بیشتری نیز بهره داشته است. یک عقیده، اندیشه یا ایده اصیل به‌موازات آن که سر از افق لایه‌های درونی و گوهرین‌تر سنت‌ها و میراث و معنویت‌ها برمی‌کشد و در تاریخ افق می‌گشاید، مقتدرانه‌تر نیز صدف‌ها را می‌شکند و بندها را می‌گسلد و گره‌ها را می‌گشاید و حجاب‌ها را می‌برد و پیوند و عهدی نو می‌بندد و طرح انسان و جهانی نو را می‌افکند.

دیالکتیک هزار توی گسست‌ها و پیوست‌ها و رابطهٔ پربین و تاب سنت‌ها و تجدد‌ها در جغرافیای تجربهٔ تاریخی بشر هم با آهنگی پردرنگ و پرشتاب به وقوع پیوسته، هم درجه و دامنه و عمق و ارتفاع و اثرات و تبعات و عوارض آن در تاریخ فرهنگ‌ها و جامعه‌ها و ملت‌ها متفاوت بوده است. شیوه‌ها و ابزارهای تولید و فن‌آوری، و نظام‌ها و مکانیزم‌های اقتصاد و معیشت و داد و ستد مردمان سهل و شتابناک‌تر، تن به دیالکتیک گسست و پیوست و سنت و تجدد داده و چهره عوض کرده و تطور پذیرفته و متحول شده‌اند تا باورها و ارزش‌های آدمیان که از خصلت و ماهیتی درونی‌تر برخوردار بوده و با لایه‌های نهان‌تر روح فرهنگ‌ها و تارهای ظریف و بنیادی‌تر هستی‌شناسی مردمان مرتبط شوند. البته هر جا که بادهٔ نو آمده، جام کهن را آسان‌تر شکسته یافته‌ایم.<sup>۸</sup> داس‌ها و خیش‌ها را در تحولات پیش از تاریخی مدیون نخستین بذرافشانی‌ها و کشت‌کردن‌ها و درویدن خوشه‌های اهلی بوده‌ایم. دیالکتیک فکر‌ها، خرده‌ها، باورها، ذوق‌ها و ذائقه‌ها را اغلب درونی‌تر تجربه کرده و زیسته‌ایم. در این جا نیز بادهٔ اندیشه‌ها و خرده‌ها و

ارزش‌ها و منظرهای نو، جام کهنهٔ فکر‌ها و ذائقه‌های کهنه و فرسوده را شکسته و کام فرهنگ‌ها را با بادهٔ معرفت و معنا و حقیقت شیرین کرده است؛ لکن مسئله هنگامی دشوار و پیچیده شده که در مکانیزم و سازوکار چنین رابطه و دیالکتیکی کوشیده‌ایم اختلال به وجود آورده و حرکت واقعی آن را منحرف کنیم. جامعه‌ها نیز هنگامی فروپاشیده و تجزیه شده‌اند که با چنین اختلال و بحرانی مواجه گردیده‌اند. این همان چیزی است که اکنون تاریخ، فرهنگ و جامعهٔ جهانی به‌طرز مخاطره‌انگیز و نگران‌کننده با آن مواجه است. تندرستی، وحدت ارگانیک، انسجام درونی و بالندگی و پویایی یک دوره را با نفس‌های مصنوعی و تزریق بی‌مهار و مهمیز و یک‌سویه، هر شکلی از گسست، تجددپرستی، ترک، وداع گفتن و گسستن از ریشه‌ها و اصل‌ها و بنیان‌ها نمی‌توان تضمین کرد. تجدد، تحریف و تخریب و تحقیر و انکار سنت و بنیان‌های اصیل آن نیست؛ تجدد، مولد رابطهٔ دیالکتیکی و وحدت ارگانیک با آن است. سنت‌ها، معنویت‌ها، هویت‌ها یا به‌اصطلاح روز موارث مدنی و معنوی ملت‌ها نیز صرفاً تلی از اجسام و اجساد و آثار و اشیا و اقلام متفرق و منفرد صامت و بی‌روحي که ماهرانه و عالمانه از لایه‌های باستانی با کلنگ باستان‌شناسی کشف و گردآوری شده و زیر سقف و پشت موزه‌های عالم مدرن دوره به دوره کنار هم به تماشا نهاده و چیده شده‌اند، نیستند. چنین معرفت و منظری از سنت، از وصف‌ها و تعریف‌ها و مناظر بیرونی و در مواردی کژ و ناراست و تحریف‌شدهٔ عقلانیت دورهٔ جدید سربرمی‌کشند. دوره‌ای که چندان با روح و سرشت واقعی سنت به مفهوم جامع، جهان‌شمول و ابعاد و اضلاع فراخ هستی‌شناختی آن عنایت و التفات نداشته و مانوس نیست.

سنت، همچون «رود هراکلیتوس»، در بُن هستی و تاریخ و سرشت انسان بودن ما جاری است. از استمرار و بستر آن همهٔ موج‌های تجدد سربرمی‌کشند. لحظه‌های جاری استمرار آن به‌معنای تکرار نیست. به همین دلیل نیز هر بار که در آن افکنده شده‌ایم در استمرار تازگی لحظه‌ها خود را شناور و غوطه‌ور یافته‌ایم. همهٔ تجربه‌های اصیل عرفانی از چنین شهود، نورانیت، جزوه، هم‌زیستی و غوطهٔ وحدت خوردن، در نو نو شدن لحظه‌ها، در اقیانوس سنت الهی سخن گفته‌اند. چیزی که عالم مدرن نه تنها با آن بیگانه است، بلکه در تحریف و تخریب و افکار و معرفتی کژ و ناراست آن از همهٔ امکانات علمی و فنی و فکری خود بهره جسته است. تاریخ، فرهنگ و جامعهٔ یک سدهٔ اخیر ما نیز مصون از چنین رویکردهای ناراست و تحریفی و تخریبی نبوده است. حتی شاید بتوان گفت شرایط برای تاریخ، فرهنگ و جامعهٔ ما

دشوارتر و نگران‌کننده‌تر نیز بوده است. وقتی به ترکیب پیکروار، و استحکام و انسجام درونی معماری پرشکوه تخت جمشید به‌لحاظ شکل و محتوا نگاه می‌کنیم، پس از هزاره‌ها علی‌رغم تفاوت در مواد و مصالح به‌کاررفته و شکل و محتوا، با کاخ چهل ستون عهد صفوی همچنان آشکارا و محسوس می‌توان وحدت ارگائیک، تذکر تاریخی و فضای معنوی تاریخ و فرهنگ عالم ایرانی را در هر دو دوره عهد باستان و اسلامی احساس کرد. حتی در ویرانه‌های آتشکده‌های خاموش عهد ساسانی، انسجام و وحدت درونی و تداوم تاریخ و فرهنگ ایرانی را با معماری و شیوه شهرسازی عهد غنی اسلامی به‌خوبی می‌توان مشاهده کرد و زیست. هر جا تذکر تاریخی و رشته‌های اتصال معنوی و خاطرات ازلی فرهنگ‌ها و ملت‌ها را زنده و عمیق‌تر زیسته‌ایم، سنت‌ها را نیز زاینده و بالنده‌تر تجربه کرده‌ایم. گویی تنها در یک سده اخیر بوده که احساس کرده‌ایم در وحدت ارگائیک، استمرار درونی و انسجام معنوی تاریخ و فرهنگ و مدنیت ما اختلال به وجود آمده و تذکر تاریخی خود را از یاد برده‌ایم. به همین دلیل نیز بین آن معماری شاهانه و ذوق هنرمندانگی و ذائقه و منش زیباشناختی اجلائی و والای عهد هخامنشی و همچنین آتشکده‌های خاموش عهد ساسانی و معماری غنی و روح گرافیک و منش زیباشناختی پرلطف عهد اسلامی، وحدت ارگائیک تاریخ، فرهنگ، مدنیت و معنویت خویش را زنده و بالنده و متجددتر یافته و احساس کرده‌ایم تا در شیوه شهرسازی و معماری فقیر و بی‌ریشه و هویت و ذائقه‌های کثر و بیمار و ذوق‌های هرزه و نازیبای یک سده اخیر ایران.

به هر رو توجه جدی و عمیق‌تر به مسئله دیالکتیک هزار توی گسست و پیوست و سنت و تجدد و همچنین رابطه پریچ و تاب و تو در توی استمرارها و انقطاع‌های دوره‌ای و مرحله‌ای در فرآیند تاریخ بشر و تجربه و تقدیر انسان تاریخی و چگونگی، درجه، دامنه، عمق، ارتفاع، درنگ و شتاب و قوعشان در تاریخ فرهنگ‌ها و جامعه‌ها و جمعیت‌ها، هم بر تحلیل‌های تاریخی ما می‌تواند مؤثر واقع شود، هم معرفت و منظر فلسفی ما را از فرآیند تاریخ جهانی وثیق‌تر کند.

نوشتاری که از نظر خواننده گرامی گذشت باید اذعان کرد که بیشتر خصلت طرح یک مقدمه را - البته نه به‌نحو منسجم، بلکه منقطع - داشت تا تحلیل و غور لایه به لایه آن را. این که «به‌درستی دیالکتیک گسست‌ها و پیوست‌ها چه هستند و چه نیستند؟» و «چگونه در تاریخ فرهنگ‌ها و جامعه‌ها به وقوع می‌پیوندند؟» و «روابط هزار لایه سنت و تجدد را در تجربه و تقدیر تاریخی بشر چگونه تجربه کرده و زیسته‌ایم؟»، یا آن که «اصولاً وصف و تعریف ما از

مفهوم پیوست و گسست، سنت و تجدد، استمرار و انقطاع تاریخی چیست؟» و «چرا برخی فرهنگ‌ها و جامعه‌ها و دوره‌ها، سنت ستیز و تجددگرا و برخی دیگر سنت‌مدار و تجددگریزترند؟» و حجم عظیمی از مسئله‌ها و موضوعات بسیار دیگر از این سنخ، هم می‌باید اصولی طرح شوند، هم آن که تحلیل و نقد و داوری.

### پی‌نوشت‌ها:

۱. مولانا، مثنوی، نیکلسون، تهران، انتشارات علمی، چاپ دوم، ۱۳۶۴، دفتر چهارم، ص ۳۷۳.
۲. مولانا، مثنوی، نیکلسون، همان منبع، دفتر چهارم، ص ۳۸۱.
۳. حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد، دیوان حافظ به تصحیح دکتر رشید عیوضی، دکتر اکبر بهروز، امیرکبیر، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۶، ص ۱۶۶.
۴. اشاره ما به عبارت لا اله الا الله است.
۵. مراد ما سوره اعراف آیه ۱۷۲ است: «و اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بریکم قالو بلی شهدنا ان تقولوا بوم القیمه انا کنا عن هذا غافلین».
6. M. Foucault, (1972), *The Archaeology of Knowledge*. Translated by A. M. Sheridan Smith, New York: Harper Colophon.
۷. یاسپرس، کارل، آغاز و انجام تاریخ، ترجمه محمدحسن لطفی، خوارزمی، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۳، صص ۹۷ - ۹۵.
8. C. Renfrew. (1972), *The Emergence Of Civilisation: The Cyclades and the Aegean in the Third Millennium B. C.* Methuen and COLTD, p. 20.



علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 مجله علمی علوم انسانی